Cal. c
237

51-20.029430

انا مدینة العلم و علی بابها

للہ الحمد و المنة کہ دیوان فیض تبیان مسمی بہ

دیوان جناب حیدر کرار

لا فتیٰ الا علی لا سیف الا ذو الفقار

در عمدة المطابع باهتمام حاجی محمد حسین طبع شد

ASIATIC SOCIETY

بسم الله الرحمن الرحیم

قدح نسب طینی و مدح علم دینی

الناس من جهة التمثال اکفاء	ابوهم آدم والام حواء
افراد انسان از روی صورت یکسانند	باشباع الضم بالتنوین
وانما امهات الناس اوعیة	مستودعات وللاحساب آباء
نیستند مادران مردم مگر ظرفی چند	محل سپردن [illegible] و لطفه [illegible] و مر احساب را پدران اند که فضایل دارند
فان یکن لهم من اصلهم شرف	یفاخرون به فالطین والماء
پس اگر باشد مر انسان را از اصل ایشان شرفی [illegible]	مباهات کنند بآن شرف [illegible] اصل انسان

وإن أتيت بفخر من ذوي نسب — فإن نسبتنا جود وعلياء

و اگر آوردی فخری از صاحبان نسب — پس نسبت ما جود است و بلندی

لا فضل إلا لأهل العلم إنهم — على الهدى لمن استهدى أدلاء

نیست فضل مگر اهل علم را بدرستی که ایشان — بر سر راه هدایت راهنمایان اند

وقيمة المرء ما قد كان يحسنه — والجاهلون لأهل العلم أعداء

و قیمت مرد چیزیست که نیکو کرده باشد — جاهلان دشمنانند مر اهل علم را

ففز بعلم ولا تبغي له بدلا — فالناس موتى وأهل العلم أحياء

مردم مردگانند و اهل علم زنده اند

۳

تحذر از مجالست جاهلان و تنفر از موانست غافلان

فلا تصحب أخا الجهل وإياك وإياه — فكم من جاهل أردى حليما حين آخاه

و صحبت مدار با جاهل و دور کن خود را از وی — که بسیار جاهل که هلاک کرد حلیم را چون برادری کرد با او

يقاس المرء بالمرء إذا ما هو ماشاه — وللشيء من الشيء مقاييس وأشباه

قیاس کرده میشود مرد بمرد — وللقلب على القلب دليل حين يلقاه — و مر چیزی را از چیزی مقاییس و اشباه

دع ذكرهن فما لهن وفاء	ريح الصبا وعهودهن سواء
بگذار تو یاد زنان را که نیست ایشان را وفا	باد صبا و پیمانهای ایشان یکسان است
يكسرن قلبك ثم لا يجبرنه	وقلوبهن من الوفاء خلاء
می‌شکنند دل تو را پس جبر نمی‌کنند آن را	و دلهای ایشان از وفا خالی است

امر بجستن روزی با مبالغه فتح وفیه دنی

بیت

وما طلب المعيشة بالتمني	ولكن الق دلوك في الدلاء
و نیست جستن اسباب زیستن با آرزو	ولیکن بینداز دلو خود را در میان دلوها
تجئك بملئها يوما ويوما	تجئك بحمأة وقليل ماء
تا بیاید آن دلو ترا پر یک روز و روزی دیگر	آید پر از گل سیاه و اندک آب

منع مبالغه در جمع مال و بیشکار از دهر پریشان حال

ويسعى جمع الاموال جمعا	ليورثها اعاديه شقاء
و بسیار سعی کند جمع کردن مال را جمع کردنی	تا بگذارد دشمنان خود را از جهت بدبختی

٦

وما سیّان ذو خبر بصیرٌ	وآخر جاهلٌ لبسا سواءُ
نیست مانند هم صاحب علم بینا با بی‌بهره از آن	و دیگری جاهل که ...
ومن یستعتب الحدثان یوما	یکن ذاک العتاب له عناءُ
و هر که طلب آشتی کند از حوادث روزگار	باشد آن آشتی مر او را رنج طلب ...
ویزری بالفتی الاعدام حتی	متی یصب المقال یقل اساءَ
... کند و خوار ... درویشی مرد را	هرگاه صواب گوید ... گفت

حصن موذی دنیا محل عناست و منزل بلا

لیس من مات فاستراح بمیت	انما المیت میت الاحیاءُ
نیست کسی که مرد ... آسوده ...	بلکه مرده ... کسی که ...

امر طلاق دنیا عروسی است نازیبا

... دنیا را طلاق ...	...
طلّق الدنیا ثلاثا واطلبن زوجا سواها	انها زوجة سوءٍ لا تبالی من اتاها
	اذا ما نالت منها منیة ولّت قفاها

اهل جهان تمام ظاهربینند با مردم درویش ... نشینند

... بین ... خطا ... خطا ...

اشارت بندامت جزای راستیان محبت دنیوی

ایا عاشق الدنیا لغیرك جهلها	لتندم من اذا ارتأیت قفاها
ای ... دنیا ... بر ...	بخواهی شد پشیمان خواهی شد چون بگردید از تو

مرا جناب ازین جهان خراب

تحرز من الدنیا فان فناءها	محل فناء لا محل بقاء
بپرهیز کن از دنیا ...	جای فنا هست نه جای بقا
فصفوتها ممزوجة بكدورة	وراحتها مقرونة بعناء
بی غش آن ممزوج شده با کدورت	آسایش او ... است با رنج

اظهار باید علما در محل شدائد دنیا

فی حال ان شدة و رخاء	... ان نعمة و بلاء
... حال ... سختی ...	... است ... نعمت ... و بلا

[illegible]

والفتی الحاذق الادیب اذا ما	خانه الدهر لم یخنه عزا
جوان دانا و صاحب عقل چون	خیانت کند او را روزگار ... خیانت نکند او را ... در ورطه محنت انداز ...
ان المت ملمة لی فانی	فی الملمات صخرة صما
اگر در رسید آید حادثه ... پس ...	در حوادث روزگار سنگ سختم
عالم بالبلاء علما بان	لیس یدوم النعیم والبلاء
دانا ام بالآزمایش دانستنی بآنکه	نیست که همیشه باشد آسایش و سختی

بیان اختیارات بایام اسبوع بطرزهای مقبول مطبوع

لنعم الیوم یوم السبت حقا	لصید ان اردت بلا امتراء
هر آینه نیک روز است روز شنبه	برای شکار کردن بی شبهه
وفی الاحد البناء لان فیه	تبدا الله فی خلق السماء
و در روز یکشنبه بنا ...	شروع کرد خدا آفرین آسمان
وفی الاثنین ان سافرت فیه	ستظفر بالنجاح وبالثراء
و در روز دوشنبه ... سفر ...	...

٩

١٢

ومن يرد الحجامة فالثلاثا	ففي ساعاتها هرق الدماء
هر كه ميخواهد ... پس سه شنبه	كه در ساعتهاى اوست ريختن خونها
وان شرب امرء يوما دواء	فنعم اليوم يوم الاربعاء
واگر بنوشد مرد دوا	پس بهتر روز روز چهارشنبه
وفي يوم الخميس قضاء حاج	ففيه الله يأذن بالدعاء
در روز پنجشنبه اجابت حاجات	كه در او خدا گوش ميدهد بدعا
وفي الجمعات تزويج وعرس	ولذات الرجال مع النساء
ودر آدينها هست زن دادن	ولذتهاى مردان با زنان
وهذا العلم لم يعلمه الا	نبي او وصي الانبياء
واين علم ندانند مگر	پيغمبر يا وصى پيغمبران

دعا ومناجات ياقاضي الحاجات

لبيك لبيك انت مولاه	فارحم عبيدا اليك ملجاه
ايستاده ام تو آزاد كننده ...	پس رحم كن بنده را كه بسوى تست التجا

يا ذا المعالي عليك معتمدي	طوبى لمن كنت انت مولاه
اى صاحب بزرگى با تست توكل من	خوش عيش مر كسى را كه تستى او را آقا
طوبى لمن كان نادما ارقا	يشكو الى ذي الجلال بلواه
خوش عيش مر كسى را كه باشد بى خواب	كه گله كند بحضرت ذو الجلال بلاء خود را
ما به علة ولا سقم	اكثر من حبه لمولاه
نباشد با وى هيچ مرضى و هيچ بيمارى	بيشتر از دوستى او مر خداوند او را
اذا خلا في الظلام مبتهلا	اجابه الله ثم لباه
چون خلوت رود در تاريكى حال زارى كننده	جواب دهد او را خدا پس لبيك گويد او را
سألت عبدي وانت في كنفي	وكل ما قلت قد سمعناه
خواستى اى بنده من و تو در دايره حمايت	و هر چه گفتى بتحقيق شنيديم آنرا
صوتك تشتاقه ملائكتي	فذنبك الآن قد غفرناه
آواز تو آرزومند ميشوند آنرا فرشتگان	پس گناه تو آنرا بتحقيق آمرزيديم آنرا
في جنة الخلد ما تمناه	طوباه طوباه ثم طوباه
در بهشت جاودانى است آنچه آرزو كند	خوش حال او خوش حال او پس خوش حال او

سلني بلا وحشة ولا رهب	ولا تخف انني انا الله

مرثية حضرت خاتم صلى الله عليه وسلم

من بعد تكفين النبي ودفنه	بأثوابه آسى على هالك ثوى
رزينا رسول الله فينا فلن نرى	بذاك عديلا ما حيينا من الردى
وكان لنا كالحصن من دون اهله	له معقل حرز حريز من العدى
وكنا برؤياه نرى النور والهدى	صباحا مساء راح فينا او اغتدى
لقد غشيتنا ظلمة بعد موته	نهارا فقد زادت على ظلمة الدجى

١٣

فيا خير من عم الجوانح والحشا	ويا خير ميت ضمه الترب والثرى
پس ای بهترین ... الاموات ...	ای بهتر مرده ... و ... خاک
كأن أمور الناس بعدك ضمّنت	سفينة موج حين في البحر قد سما
گویا که کارهای مردم بعد از تو بانی شده	در کشتی افتاده موج ... که آن موج در دریا بلند شد
وضاق فضاء الأرض عنهم برحبه	لفقد رسول الله إذ قيل قد مضى
تنگ آمد میدان زمین با وجود فراخی	... رسول خدا ...
فقد نزلت بالمؤمنين مصيبة	كصدع الصفا لا شعب للصدع في الصفا
... مصيبت	مانند شکافتن سنگ ... اصلاح آن
فلن يستقل الناس تلك مصيبة	ولن يجبر العظم الذي منهم وهى
پس برگز اندک نشمارند آن را مصیبت	و هرگز بسته نشود استخوانی را که از ایشان شکافته شد
وفي كل وقت للصلاة يهيجه	بلال ويدعو باسمه كلما دعا
در هر وقت برای نماز برمی‌انگیزد ...	بلال و دعا میکند بنام مبارک او هرگاه ...
ويطلب أقوام مواريث هالك	وفينا مواريث النبوة والهدى
میجویند قومی میراث ... مرده	و در ما است میراثهای پیغمبری و هدایت

بیان شجاعت خود دلیل و مدح صحابهٔ عالی قدر

ضربنا غواة الناس عنه تکرما	و لما راوا قصد السبیل و لا الهدی
زدیم ما دفع کردیم گمراهان مردم را از رسول خدا از روی بزرگی نمودن	و چون ندیده بودند راستی راه یا راه
و لما اتانا بالهدی کان کلنا	علی طاعة الرحمن و الحق و التقی
چون آورد او بما راه راست را بودیم همه ما	بر فرمان برداری رحمن و بر مذهب حق و پرهیز
نصرنا رسول الله لما تدابروا	و ثاب الیه المسلمون ذوو الحجی
یاری کردیم رسول خدا را چون پشت دادند دیگر	و آمدند جانب او مسلمانان صاحب خرد

نصیحت قرة العین امام حسین علیه السلام من الله العلام

أحسین انی واعظ و مؤدب	فافهم فان العاقل المتادب
ای حسین من واعظ گوینده و ادب دهنده	دریاب سخن مرا پس بدرستی که خردمند ادب گیرنده
واحفظ وصیة والد متحنن	یغذوک بالآداب کیلا تعطب
نگاه دار وصیت پدر مهربان	تربیت میکند ترا با ادب تا هلاک نشوی تو

۱۵

أبُنَيَّ إنّ الرزق مكفول به	فعليك بالإجمال فيما تطلب
ای پسر من تحقیق روزی کفیل شده ای است	لازم بگیر نیکو جستن در طلب آن
لا تجعلنّ المال كسبك مفردا	وتقى إلهك اجعلن ما تكسب
مگردان مال را کسب خود در حالیکه تنها	و پرهیزگاری که خود را بگردان مکسوب خود و آنچه کسب میتواند
كفل الإله برزق كل بريّة	والمال عارية تجيء وتذهب
ضامن شد معبود بروزی جمیع مخلوقات را	و مال عاریت است یعنی می آید و میرود
والرزق أسرع من تلفّت ناظر	سببا إلى الإنسان حين يسبّب
و روزی زودتر است از التفات بیننده	سبب بسوی انسان وقتیکه سبب زده
ومن السيول إلى مقرّ قرارها	والطير للأوكار حين تصوّب
از رودها بجای جمع شدن آن	و مرغ که بواسطه آشیانها در وقتی که می آیند
أبُنَيَّ إنّ الذكر فيه مواعظ	فمن الذي بعظاته يتأدّب
ای پسر من تحقیق قرآن در نصیحتها	پس کیست آن شخص که به نصیحتهای قرآن ادب گیرنده شود
اقرأ كتاب الله جهدك واتله	فيمن يقوم به هناك وينصب
بخوان قرآن را در آن حالی مجتهد باشنده و بخوان آن را کوشنده باشنده	در جماعتی که عامل اند بان ایستاده از خوش میخوانند و خوب خوانند

نشكو مخشع ونتقرب	ان المقرب عنده المتقرب
بنالیده وفروتنی ونزدیکی جستن	بدرستی که مقرب نزد خدا قربت جوینده
واعبد الهك ذا المعارج مخلصا	واصغ الى الامثال فيما تضرب
عبادت کن خدای صاحب بزرگیها هست در	وگوش کن بمثلها در مواقعی زده شوند
واذا مررت باية مخشية	تصف العذاب فقف معك
وچون گذری باینی که ترسیده شده از	صفه وصف کند عذاب انیس بایست در آن جاسی که اینست [illegible]
يا من يعذب من يشا بعدله	لا تجعلني في الذين تعذب
ای [illegible] عذاب میکنی هر کرا میخواهی بعدل خود	مگردان مرا در جماعتی که تو [illegible]
اني ابوء بعثرتي وخطيئتي	هربا وهل الا اليك المهرب
بدرستی که باز میگردم [illegible] بلغزش خود ولناه	از روی گریختن و نیست گریختن مگر بسوی تو جای گریز
واذا مررت باية في ذكرها	وصف الوسيلة والنعيم المعجب
چون بگذری بایتی موصوف صفه در ذکر آن	وصف کرده شده درجه وسیله که در جنات
فاسأل الهك بالانابة مخلصا	دار الخلود سؤال من يتقرب
پس بخواه از معبود خود به بازگشت و توبه	خانه جاوید را خواستن جوینده قرب

١٦

واجهد لعلك ان تحل بارضها وتنال روح مساكن لا تخرب

وكوشش كن در سؤال شايد حلول كني در زمين آن جنت و بيابي راحت مسكني چند كه ويران نشود

وتنال عيشا لا انقطاع لوقته وتنال ملك كرامة لا تسلب

و تمام بيابي عيشي كه نيست انقطاع بر وقت آن و بيابي ملك كرامتي كه ربوده نشود از تو

بادر هواك اذا هممت بصالح خوف الغوالب ان تجيء وتذهب

بشتاب بر هواي نفس خود چون آهنگ كني عمل صالح براي ترس خواطر غالب كه مي آيند و ميروند

واذا هممت بسيء فاغمض له وتجنب الامر الذي يتجنب

و چون آهنگ بد كني چشم بپوش براي آن و دور شو [illegible]

واخفض جناحك للصديق وكن له كأب على اولاده يتحدب

و پست كن بازوي خود را براي دوست و باش مهربان مانند پدري كه بر فرزندان مهرباني كند

لضيف اكرم ما استطعت جواره حتى يعدك وارثا متنسب

مهمان را گرامي دار تا تواني همسايه بودن او را تا شمارد ترا [illegible]

واجعل صديقك من اذا آخيته حفظ الاخاء وكان دونك يضرب

و گردان دوست خود را آن كه وقتي كه عقد مواخاة ببندي با او نگاه دارد عقد برادري [illegible] تو از دشمنان ترا

١٧

واطلب لهم طلب المریض شفاءه — ودع الكذوب فلیس من یصحب

وبجو دوستان را مانند جستن بیمار شفا خود را — و بگذار دروغگو را که نیست او را [illegible]

واحفظ صدیقك فی المواطن كلها — وعلیك بالمرء الذی لا یكذب

ونگاهدار دوست خود را در مواطن همه — و لازم گیر مردی را که دروغ نگوید

واقل الكذوب وقربه وجواره — ان الكذوب لطخ من یصحب

دشمن گیر دروغگو را و نزدیکی و همسایگی او را — بدرستی که دروغگو آلوده سازنده است کسی را [illegible]

یعطیك ما فوق المنی بلسانه — ویروغ عنك كما یروغ الثعلب

میدهد ترا آنچه بالاتر از آرزو است بزبان خود — و میگریزد از تو چنانچه منحرف میشود روباه

واحذر ذوی الملق اللئام فانهم — فی النائبات علیك ممن یجلب

بپرهیز از خداوندان تملق که لئیمان اند که ایشان — در حوادث که واقع شود بر تو [illegible]

یسعون حول المرء ما طمعوا به — واذا نبا دهر جفوا وتغیبوا

دوند گرد مرد تا وقتی که طمع داشته باشند — و در شوم زمانه یعنی [illegible]

ولقد نصحتك ان قبلت نصیحتی — والنصح ارخص ما یباع ویوهب

تحقیق نصیحت کردم ترا اگر قبول کنی نصیحت مرا — و نصیحت ارزان چیزیست که فروخته شود و بخشیده شود

١٨

نصیحت امام حسین علیه السلام و تنبیه او بر شهادت خود و اولاد کرام

حسین اذا کنت فی بلدة	غریبا فعاشر بآدابها
ای حسین چون باشی در شهری	غریب مسافر ... باآداب ایشان
ولا تفخرن فیهم بالنهی	فکل قبیل بألبابها
و فخر مکن در میان ایشان بخردهای خود	که هر گروهی باشند عاقل ... بخردهای خود
ولو عمل ابن ابی طالب	بهذی الامور کأسبابها
و کاش عمل میکرد پسر ابیطالب	این امور که ... مطابق اسباب آن
ولکنه اعتام امر الاله	فاحرق فیهم بأنیابها
ولیکن برگزید و اختیار کرد فرمان خدا را	پس احداث کرد ... را بدندانهای خود
عذیرک من ثقة بالذی	ینیلک دنیاک من طابها
بیا ... از اعتماد تو بآنکسی	که ... خدا ترا دنیای تو از حلال آن دنیا
فلا تمرهن لاوزارها	ولا تقتحمن لاوصابها
... بر اشتغال دنیا ...	... در ...

19

قس الغد بالأمس كي تستريح	فلا تبتغي سعي رغابها
قیاس بکن فردا را بدی روز تا آسایش بیابی	پس طلب مکن دنیا را مانند جستن مشتاقان دنیا
كأني بنفسي وأعقابها	وبالكربلاء ومحرابها
گویا من بنفس خود و اولاد و نفس خود	در کربلایم و در جاهای جنگ آن کربلایم
مُخضَّب منا اللحى بالدما	خضاب العروس بأثوابها
رنگ کرده میشود از ما ریشها را بخونها	مانند رنگ کردن عروس به جامه های آنها
أراها ولم يك رأي العيان	وأوتيت مفتاح أبوابها
دیدم واقعه را و نبود آن دیدن دیدن چشم	داده شده ام کلید های درهای آن
مصائب تأباك من أن تردّ	فأعدد لها قبل إعقابها
چند مصیبت اند که اباء می کنند از تو که رد کرده شود	پس مستعد شو برای آن مصائب پیش از زمان آمدن
سقى الله قائمنا صاحب	القيامة والناس في دابها
رحمت کند خدا قایم ما را	
هو المدرك الثار لي يا حسين	بل لك فاصبر لأتعابها
او دریابنده طلب خون است مرا ای حسین	بلکه برای کینه تو پس صبر کن بر رنجهای آن

۲۱

لكل دم الف الف دماً	ايقصر في قتل احزابها
برای هر خون هست هزار هزار خون	تقصیر نکند در کشتن گروه های آن مصایب
هنالك لا ينفع الظالمين	قول بعذر واعتابها
نفع نخواهد که ظالمان را در آن زمان	گفتن ایشان عذرها و خوش کردن آن مصایب
حسين فلا تضجرن للفراق	فدنياك اضحت لتخرابها
ای حسین تنگدل مشو برای فراق احباب	که دنیای تو گشته است برای ویرانی
سل الدهر تخبر وافصح بها	بان لا بقاء لاربابها
بپرس زمانه را تا خبر دهد و فصیح است اخبار آن	با آنکه نیست بقا بزرگان آنها را
انا الذي انشئت للمؤمنين	بآيات وحي وايجابها
منم آنکه انشا کردم مر جمعی را که ایمان دارند	به آیات وحی و واجب گردانیدن آن حجت ها را بر مومنان
لنا سنة الفخر في حكمها	وصلت علينا باعرابها
ما راست سنت فخر در حکم آن	و درود داد آیات بر ما به بیانی که مخصوص است به آن
فصل على جدك المصطفى	وسلم عليه وطلابها
پس درود ده بر جد خود که برگزیده است	و سلام کن بر او و بر طالبان آن آیات

۲۲

نصیحت سبط البریه امام حسن علیه التحیه

تردّ رداء الصبر عند النوائب	تنل من جميل الصبر حسن العواقب
وكن صاحب الحلم في كل مشهد	فما الحلم الا خير خدن وصاحب
وكن حافظا عهد الصديق وراعيا	تذق من كمال الحفظ صفو المشارب
وكن شاكر الله في كل نعمة	يثيبك على النعمى جزيل المواهب
وما المرء الا حيث يجعل نفسه	فكن طالبا في الناس اعلى المراتب
وكن طالبا للرزق من باب حله	يضاعف عليك الرزق من كل جانب

وصن منك ماء الوجه لا تبتذله	ولا تسأل الأنذال فضل الرغائب
نگاه دار از خود آبروی خود را خرج مکن آبرو	و مخواه از اراذل زیادتی عطاها را
وکن موجبا حق الصدیق اذا اتی	الیک بسر صادق منك راجب
و باش واجب کننده حق دوست را	و طرف تو به ... صادق ...
وکن حافظا للوالدین وناصرا	للجار ذی التقوی واهل الاقارب
و باش حافظ حق مادر و پدر را و یاری دهنده	همسایه صاحب تقوی را و خویشان را

نصیحت امیر المومنین حسن اثابه الله بمفاتیح ...

٢٣

...	جزای ثواب ...
لو صیغ من فضة نفس علی قدر	لعاد من فضله لما صفا ذهبا
اگر ریخته شود از سیم آدمی ...	هر آینه گردد از فضل او چون صاف شود
ما للفتی حسب الا اذا کملت	آدابه وحوی الآداب والحسبا
نیست مر جوان را حسب ... مگر آن زمان که تمام شود	آداب او جامع شود آداب و حسب
فاطلب فدیتك علما واکتسب ادبا	تظفر یداك به واستعمل الطلبا
بجوی ... فدای تو باشم دانش را و کسب کن ادب را	تا یابند دو دست تو ... و خوب ...

لله در فتی انسابه کرم	یا حبذا کرم اضحی له نسبا
هر خدا راست فضل که نسبهای او کرم است جوانمردی	ای خرم خوشا کرم که گشته سبب مر آن جوانمرد را آن نسب
هل المروة الا ما تقوم به	من الذمام وحفظ الجار ان عتبا
نیست کمال مردی مگر چیزی که قیام نمایی باو	بیان ما از عهدها و نگاه داشتن همسایه اگر خشم گیرد
من لم یؤدبه دین المصطفی ادبا	محضا تحیر فی الاحوال واضطربا
هر که ادب نکند او را شرع مصطفی ادبی	ای خالص سرگشته شود در احوال و اضطراب از شتابیدن ضلالت

نهی از اضطراب در وقت فتنه و انقلاب

الدهر یخنق احیانا قلادته	علیک لا تضطرب فیه ولا تثب
زمانه خفه میکند من الاحیان قلاده خود را	بر تو اضطراب نکن در وی و بر مجه
حتی یفرجها فی حال مدتها	فقد یزید اختناقا کل مضطرب
تا بگشاید زمانه در حال کشیدن آن قلاده را	زیادتی میکند خفه شدن هر مضطرب

اظهار اصطبار بر سختی روزگار

۲۴

اظهار اصطبار بر سختی روزگار

انی اقول لنفسی وهی ضیقة	وقد اناخ علیها الدهر بالعجب
من میگویم بنفس خود را و حال آنکه آن نفس تنگ است	و تحقیق تعذیر کرده است بر نفس زمانه با امر عجیب
صبراً علی شدة الایام ان لها	عقبی وما الصبر الا عند ذی الحسب
[illegible]	عاقبت است و نیست صبر مگر نزد صاحب حسب
سیفتح الله عن قرب بنافعة	فیها لمثلک راحات من التعب
[illegible] الله نزدیک [illegible]	[illegible] مثل ترا راحتها از [illegible]

٢٥

بیان آنکه فرح لازم ترح است و یسر تابع عسر

اذا اشتملت علی الیاس القلوب	وضاق لما به الصدر الرحیب
[illegible] مشتمل شود با ناامیدی دلها	و تنگ شود [illegible] دل [illegible]
واوطنت المکاره واطمانت	وارست فی اماکنها الکروب
و وطن گیرند کارها ناخوش و آرام گیرند	و محکم شود در جایهای خود رنجها و غمها

[illegible]

ولا اغنى بحيلة الاديب	[illegible] لكساف الضر وجه
[illegible]	[illegible]
يمن به اللطيف المستجيب	اتاك على قنوط منك غوث
[illegible]	[illegible]
فموصول بها فرج قريب	وكل الحادثات اذا تناهت
[illegible]	[illegible]

نهی از عجز و فروتنی پیش مردم دنی

وارفع بنفسك عن دنی المطلب	لا تطلبن معیشة بمذلة
[illegible]	[illegible]
عن كل ذی دنس كجلد الاجرب	واذا افتقرت فداو فقرك بالغنا
[illegible]	[illegible]
لو كان ابعد من محل الكواكب	فلیرجعن الیك رزقك كله
[illegible]	[illegible]

۲۷

اظهار صبر بر حوادث زمان برای دفع شماتت دشمنان

فإن تسألني كيف أنت فإنني | صبور على ريب الزمان صليب

حريص على أن لا يرى بي كآبة | فيشمت عادٍ أو يساء حبيب

امر بسخاوت و کرم با جمیع طوائف و امم

إذا جادت الدنيا عليك فجد بها | على الناس طرًّا إنها تتقلب

فلا الجود يفنيها إذا هي أقبلت | ولا البخل يبقيها إذا هي تذهب

بیان آنکه مبنای کار مردم در دنیا بر عقل کامل و سلیم است

يغطي عيوب المرء كثرة ماله	فصدق فيما قال وهو كذوب
می پوشد عیبهای مرد را بسیاری مال او	پس تصدیق کرده شود ... در حالی که دروغگوست
ويزري بعقل المرء قلة ماله	فيحمقه الاقوام وهو لبيب
و ... عقل مرد را کمی مال او	پس نسبت حمق میکنند او را قومها در حالی که او عاقل ...

شکایت از احتیاج و افتقار که سبب ضعف و انکسار است

غالبت كل شديدة فغلبتها	والفقر غالبني فاصبح غالبي +
[illegible]	[illegible]
ان ابده يفضح وان لم ابده	يقتل فقبح وجهه من صاحب
[illegible]	[illegible]

اظهار استحقاق و حرمان و بيان بنقد رحمان

فلو كانت الدنيا تنال بفطنة	وفضل وعقل نلت اعلى المراتب
پس اگر بودی دنیا که یافته شده بزیرکی	و بفضل و بعقل یافتمی ...

ولكنما الارزاق حظ وقسمة • بفضل مليك لا بحيلة طالب

ولیکن روزیها نصیب وقسمتست ... بسبب فضل خدا نه بحیله طالب روزی

سنا بیتی در دانش و خرد که سبب تجارتست استشهاد

وافضل قسم الله للمرء عقله • فليس من الخير شيء يقاربه

فاضلترین قسمتهای الهی مرد را عقل است ... نیست چیزی از خیر که نزدیک باشد بمرتبه

اذا اكمل الرحمن للمرء عقله • فقد كملت اخلاقه ومآربه

چون کامل گرداند خدا مرد را عقل او را ... تحقیق تمام شد اخلاق او و مطالب او

يعيش الفتى في الناس بالعقل انه • على العقل يجري علمه وتجاربه

زندگانی میکند در میان مردم بعقل ... بعقل جاریست علم او و تجربهای او

يزين الفتى في الناس صحة عقله • وان كان محظورا عليه مكاسبه

زینت میدهد جوانمرد را در مردم صحت عقل ... اگرچه ممنوعست بر او کسبهای او

يشين الفتى في الناس قلة عقله • وان كرمت اعراقه ومناسبه

عیب میکند جوانمرد را در مردم اندکی عقل او ... اگرچه کریم باشند اصلهای او و نسبهای او

وَمن كان غالباً بعقل ونجدة	فذو الجد في أمر المعيشة غالبه
هر که باشد غالب کننده و بر یا عقل شجاعت	صاحب بخت در کار دنیا غالب بود

مدح علم و ادب و مدح عقل و حسب

ليس البلية في أيامنا عجباً	بل السلامة فيها أعجب العجب
نیست بلا در روزگار ما عجب	بلکه سلامت در روزگار ما عجب است
ليس الجمال بأثواب تزيننا	إن الجمال جمال العلم والأدب
نیست جمال بجامه‌ها که بیاراسته است ما را	بتحقیق جمال جمال علم و ادب است
ليس اليتيم الذي قد مات والده	إن اليتيم يتيم العقل والحسب
نیست یتیم آنکه مرده است پدر او	بدرستی که یتیم یتیم عقل و علم و ادب است

امر بتحصيل ادب و منع از تفاخر بانساب

كن ابن من شئت واكتسب أدباً	يغنيك محموده عن النسب
باش تو پسر هر که خواهی و کسب کن ادب را	تا بی نیاز کند ترا ستوده آن از نسب

فليس يغني الحسيب نسبته ‌‌ ‌ بلا لسان له ولا ادب

چه نیست کرم بی‌نیاز سازد نسبت او با بی زبانی که با ما در ادب ...

ان الفتى من يقول ها انا ذا ‌ ‌ ‌ ليس الفتى من يقول كان ابي

بدرستی که جوانمرد کسیست آنکه در باشد من آنم ‌ ‌ ‌ نیست جوانمرد کسی که گوید بود پدر من اوکذا

نفي عوارض جسماني و اثبات فضايل نفساني

۳۱ ايها الفاخر جهلا بالنسب ‌ ‌ ‌ انما الناس لام ولاب

ای آنکه فخر کننده از روی جهل نسبت ‌ ‌ ‌ جز این نیست که مردم همه از برای مادر و پدر اند یعنی ... ایشان نیست

هل تراهم خلقوا من فضة ‌ ‌ ‌ ام حديد ام نحاس ام ذهب

آیا می‌بینی ایشان را که خلق کرده شده‌اند از سیم ‌ ‌ ‌ یا آهن یا مس یا زر

هل تراهم خلقوا من فضلهم ‌ ‌ ‌ هل سوى لحم وعظم وعصب

آیا می‌بینی ایشان را که خلق کرده شده‌اند از زیادتی ایشان ‌ ‌ ‌ آیا موجود هست غیر گوشت و استخوان و پی

انما الفخر لعقل ثابت ‌ ‌ ‌ وحياء وعفة وادب

نیست فخر مگر برای عقلی استوار ‌ ‌ ‌ و شرم و عفت و ادب

تحسين سكوت وستايش صموت

ادبت نفسي فما وجدت لها	بغير تقوى الاله من ادب
ادب کردم نفس خود را پس نیافتم نفس را	بغیر پرهیزکاری خدا مفعول
في كل حالاتها وان قصرت	افضل من صمتها عن الكذب
در همه حالات او اگرچه کوتاه باشند	فاضلتر از خاموشی آن از دروغ
وغيبة الناس ان غيبتهم	حرمها ذو الجلال في الكتب
و از گناه مردم بدرستی که گناه مردم	حرام ساخته است آنرا خداوند ذو الجلال
ان كان من فضة كلامك يا	نفس ان السكوت من ذهب
اگر باشد از سیم سخن تو ای	نفس بدرستی که خاموشی از طلا است

تنبيه بر ترك جواب اراذل وارشاد بتعظيم ارباب فضايل

سليم العرض من حذر الجوابا	ومن دارى الرجال فقد اصابا
سلامت دارنده آبرو کسی است که پرهیز کند از جواب مردم زبان	و هرکه نرمی کند بمردم گفته پس رسید

ومن هاب الرجال تهيبوه | ومن حقر الرجال فلن يهابا

و هر که هیبت نهد کسان را دارد مردان ... | و هر که خوار دارد مردان ...

اظهار آثار حلم از کمال کبار است و علم

وذي سفه يواجهني بجهل | واكره ان اكون له مجيبا

بسیار صاحب خفت عقل روبرو میگوید بمن | و کاره ام که باشم مراورا جواب کننده

يزيد سفاهة وازيد حلما | كعود زاده في الاحراق طيبا

زیاده میکند او سفاهت را زیاده میکنم من بردباری را | مانند عود که زیاده شود زایند آن خوشبوی را

امر بستر عیوب و عفو ذنوب

ألبس اخاك على عيوبه | واستر وعظ على ذنوبه

در پوشان برادر خود عیبهای او | و بپوشش چشم بر گناهان

واصبر على ظلم السفيه | وللزمان على خطوبه

و صبر کن بر ستم کردن سفیه | و برای زمان بر کارهای دشوار او صبر

ودع الجواب تفضلا	وكل الظلوم الى حسوبه
بگذار جواب را از روی تفضل	و اسپار ظلم کننده را بحساب کننده او که حق تعالی است

شکوه از منافقان زمان که دوستی ایشان منحصر است در زبان

ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب	والناس بين مخاتل وموارب
رفته است وفا مثل رفتن دیروز رونده	مردم میان فریب کننده و مکر کننده
يفشون بينهم المودة والصفا	وقلوبهم محشوة بعقارب
ظاهر میکنند درمیان خود دوستی و صفا را	و دلهای ایشان مملو به کژدم یعنی بغض پنهانی

شکایت از حسد اعدا و فقدان محبا

علمي عزيز واخلاق مهذبة	ومن تهذب يشقى في تهذبه
علم من بسیار و اخلاق من چیده شده است	و کسیکه مهذب میشود تکلف میکند در پاکیزه شدن
لو رمت الف عدو كنت واجدهم	ولو طلبت صديقا ما ظفرت به
اگر طلب بکنم هزار دشمن را باشم یابنده آنها	و اگر بجویم دوستی را نیابم

۳۳

۳۵

دعاء حضرت حق وثناء فیاض مطلق

یا رب ثبت قدمی وقلبی	سبحانک اللهم انت حسبی
ای پروردگار من ثابت قدم ارمرا و دل مرا	پاکی تراست خداوندا تو بسی ...

تضرع ومناجات با حضرت رفیع الدرجات

قریح القلب من وجع الذنوب	نحیل الجسم یشهق بالنحیب
مجروح دل ... خسته ای از درد گناهان	لاغر تن آه ... میکند بگریه
اضر بجسمه سهر اللیالی	فصار الجسم منه کالقضیب
ضرر رسانیده است جسم او را بیداری شبها	پس گشته است جسم از و مانند شاخ
وغیر لونه خوف شدید	لما یلقاه من طول الکروب
تغییر کرده است رنگ او را ترس سخت او ...	برای چیزی که ملاقی میشد او را از طول اندوه
ینادی بالتضرع یا الهی	اقلنی عثرتی واستر عیوبی
فریاد همیکند بزاری	کهای آفریننده من ... ببخش مرا لغزش من	و بپوش عیب های من

فزعت الى الخلائق مستغيثا ولم ار في الخلائق من مجيب

التجا بردم من بسوی خلق در ان حال که فریاد کننده ندیدم من از خلایق جواب دهنده

وانت تجيب من يدعو ربي وتكشف ضر عبدك يا حبيبي

و تو جواب میدهی کسی اگه میخواند ترا ای رب من و دور میکنی تو ضرر بنده خود را ای دوست من

ودائي باطن ولديك طب ومن لي مثل طبك يا طبيبي

و درد من که اخر دلست و نزد تو طب وکیست مرا مانند طب ترا ای طبیب

منع مداومت در منادمت و مود در مصاحبت

٣٦

اذا شئت ان تقلى فزر متواترا وان شئت ان تزداد حبا فزر غبا

چون خواهی که دشمن داشته شوی تو پس زیارت کن متواتر واگر خواهی که زیاده بکنی دوستی را از ...

منادمة الانسان تحسن مرة وان اكثروا ادمانها افسد و حبا

مصاحبت آدمی نیکو باشد یکبار اگر کثرت کنند دوام تباه کنند

بیان وجه مختار در ترتیب جید ان ظفار

٣٧

قلّم أظافير الحسن وادب | أمنى ثم يسرى خوالس محسوب

ناخنهای خود را ... حسن | ... بعد ...

تقريب نفوس من موت وتنفير طباع برقّت

عجبت لجازعٍ باكٍ مصابٍ | بأهلٍ أو حميمٍ ذي اكتئاب

شگفت است مر ... گریه کننده ... | سبب اهل ... اندوه

شفيق الجيب داعي الويل جهلًا | كأنّ الموت كالشيء العجاب

دریده ... خواننده ویل ... | گویا که موت را مانند شی عجیب است

وسوّى الله فيه الخلق حتّى | نبيّ الله عنه لم يحاب

برابر کرده است ... در وی خلق ها | که پیغمبر خدا را ... نجات نیافت صلی الله علیه وسلم

له ملك ينادي كلّ يومٍ | لِدوا للموت وابنوا للخراب

مر او را فرشته ایست که آواز میکند هر روز | بزائید برای مرگ و بنا بکنید ... برای خرابی

تبيين مضار زمان وتعيين نوائب جهان

فلم أر كالدنيا بها اغترّ أهلها	ولا كاليقين استوحش الدهر صاحبه
ندیده ام مانند دنیا چیزی را که اهل دنیا فریفته شده اند	و ندیده ام مانند یقین چیزی را که وحشت کرده صاحبش در دهر
أمرّ على رسم القبور كأنّما	أمرّ على رسم امرئ ما أناسبه
گذر میکنم بر نشانهای قبر خویش بعد از رسم گور	میگذرم بر نشان سر امردی که مناسبت ندارم
فوالله لولا أنني كل ساعة	إذا شئت لاقيت امرءًا مات صاحبه
پس قسم بخدا بدرستی که من در هر ساعت	وقتیکه میخواستم من ملاقی شدم بمردی که مرده صاحبش
إذا ما اعتريت الدهر عنه بحيلة	بجدّ دخرنا كل يوم نوادبه
وقتیکه میکردم من در دهر از آن حیله	تجدید میکنند در هر روز ندبه کننده

ارشاد ارباب صلاح باسباب فلاح

فرض على الناس أن يتوبوا	لكن ترك الذنوب أوجب
واجب است بر مردم که باز گردند توبه کردن پیدا	لکن ترک گناهان واجب تر است
والدهر في صرفه عجيب	وغفلة الناس فيه أعجب
در زمانه در تصرف خود عجب است	و غافل شدن مردم در زمانه عجب تر

والصبر بالنائبات صعب — لكن فوت الثواب أصعب

صبر در نوائب دشوار است — لیکن فوت ثواب دشوارتر است

وكل ما يرتجى قريب — والموت من كل ذاك أقرب

هر چیز که امید داشته شود او را نزدیک است — و مرگ از همه آن نزدیکتر

بیان زوال جاه و مال و نفی حرص ندامت مآل

قد شاب رأسي ورأس الحرص لم يشب — إن الحريص على الدنيا لفي تعب

سفید شده است سر من و سر حرص من سفید نشده است — بدرستی حریص بر دنیا هر آینه در رنج است

ما لي أراني إذا ما رمت منزلة — نبئتها طمحت عيني إلى رتب

چه چیز است مرا که می‌بینم خود را وقتی که طلب می‌کنم مرتبه را — پس چون یافتم آن را می‌بیند آن را چشم من بسوی مراتب دیگر

بالله ربك كم بيت مررت به — قد كان يعمر باللذات والطرب

سوگند بخدا پروردگار تو بسیار خانه که گذر کردی — تحقیق بود که عمارت کرده شده بود بلذتها و طربها

طارت عقاب المنايا في جوانبه — فصار من بعدها للويل والحرب

پرید عقاب مرگها در اطراف آن — پس گشت بعد پریدن عقاب محل وایل و غارت

٣٩

احسن عنانك لا تجمح بطالبة ... فلا وربك ما الازراء بالطلب

بند بكن لگام خود را ...

قد يأكل المال من لم يحتفل حلبا ... ويترك المال من قد جد في الطلب

توبيخ بر منا نفس وهوا ونهى از طمع دوام وبقا

الام تجر اذيال التصابي ... وشيبك قد نضا برد الشباب

تا كجا كشى تو دامنهاى عاشقى را ... وحال آنكه پيرى تو تحقيق برانداخته ...

بلال الشيب في فوديك نادى ... باعلى الصوت حي على الذهاب

بلال پيرى در دو جانب تو ... با آواز بلندى ...

خلقت من التراب وعن قريب ... تغيب تحت اطباق التراب

آفريده شده از خاك ... غايب گرده شوى زير طبقهاى خاك

طمعت اقامة في دار ظعن ... فلا تطمع فرحلك في الركاب

طمع كردى تو ... پس طمع مكن تو ...

طمعت اقامة في دار ظعن — فلا تطمع فرحلت في الركاب

طمع میکنی تو همیشه بودن را در سرای — بس طمع مکن تو بس با تو در رکاب هست

وارخيت الحجاب وسوف يأتي — رسول ليس يحجب بالحجاب

او بزان کرده تو پرده غفلت را نزدیک — که باز داشته نشود با پرده

اعامر قصرك المرفوع اقصر — فانك ساكن القبر الخراب

ای معمور کننده قصر خود ... — بس تحقیق تو باشنده قبر ویران

شکایت از پیری و بیان موی سپید و تنبیه بر معاد و بیان مآل

خبت نار جسمي باشتعال مفارقي — واظلم عيشي اذ اضاء شهابها

مرده است آتش جسم من ... — تاریک شده است زندگانی من وقتی که روشن شده

ايا بومة قد عششت فوق هامتي — على الرغم مني حين طار غرابها

جغد یعنی ای پیر تحقیق آشیانه ... — بر رغم من آن زمان که پرید کلاغ که آشیان داشت

رأيت خراب العمر مني فزرتني — ومأواك من كل الديار خرابها

دیدی تو خراب عمر مرا که سوی من آمدی — و جای تو از جمیع خانه‌ها ویران

أنعم عيشاً بعد ما حل عارضي ... طلائع شيب ليس يغني خضابها

وغرة عمر المرء قبل مشيبه ... وقد فنيت نفس تولى شبابها

إذا اصفر وجه المرء وابيض رأسه ... تنغص من أيامه مستطابها

فدع عنك فضلات الأمور فإنها ... حرام على نفس التقي ارتكابها

فلا تمشين في منكب الأرض فاخراً ... فعما قليل يحتويك ترابها

وأدّ زكاة الجاه واعلم بأنها ... كمثل زكاة المال تم نصابها

ومن يذق الدنيا فإني طعمتها ... وسيق إلينا عذبها وعذابها

وأحسن إلى الأحرار تملك رقابهم

فخير تجارات الكرام اكتسابها

٤٣

فلم ار کالاعز و ر ابا طلا	کما لاح فی ارض الفلاة سرابها
ندیدم ...	چنانچه ... در زمین بیابان ...
وما هی الا جیفة مستحیلة	علیها کلاب همهن اجتذابها
نیست ...	بر ان جیفه سگان اند ... قصد ایشان کشیدن ان جیفه
فان تجتنبها کنت سلما لاهلها	وان تجتذبها نازعتک کلابها
پس اگر اجتناب کنی ...	و اگر کشی ... ان جیفه ... ترا سگان جیفه
فطوبی لنفس اوطنت قعر دارها	مغلقة الابواب مرخی حجابها
...	در ... که ... بسته ... و پرده ...

تتبع از تفرقهٔ ایام و شهور و شکایت از حادثهٔ اعوام و دهور

کنا کنجم حمامة فی ایکة	متمتعین بصحة و شباب
بودیم ...	در ان حال که ... بودیم ...
دخل الزمان بنا و فرق بیننا	ان الزمان مفرق الاحباب
در آمد زمانه با ما جدا ...	بدرستی که زمانه جدا کننده دوستان است

تأسف بر ایام جوانی و دوستان جاودانی

ثنیئان لو بکت الدماء علیهما	عینای حتی تؤذنا بذهاب
دو چیز است که اگر گریه شود بر آن دو چیز	دو چشم مرتبه که اعلام کرده شود بر فنا و زوال آن
لم یبلغها المعشار من حقیهما	فقد الشباب و فرقة الاحباب
نرسند ده یکی از حق آن دو چیز	ناپایداری جوانی و جدائی دوستان

اظهار ملال از مصائب ایام در وقت وفات فاطمه علیها السلام

وما الدهر و الایام الا کما تری	رزیئة مال او فراق حبیب
و نیست روزگار و روزگار را چنانچه می‌بینی	مصیبت مالی یا جدائی دوستی
و ان امرء قد جرب الدهر لم یخف	تقلب حالیه لغیر لبیب
بدرستی که مردی که تجربه کرده است روزگار را که نمی‌ترسد از گردیدن دو حال	از گردیدن دو حال او که شدت و رخا

اظهار محبت فاطمه زهرا هنگام رحلت از دنیا

مصرع
نیست روزگار و روزگار را که آن می‌بینی مصیبت مالی
یا جدائی دوستی بدرستی که مردی که بحقیقت آزموده
است روزگار را و رحالی که نمی‌ترسد از گردیدن دو حال
که شدت و رخاست تا خردمندست

بیت
ای کشته بعلم و معرفت شهره
دبار مباش غافل از خویش
گه دل تو از جفا تاراج دهد

حبیب لیس یعدله حبیب | وما لسواه فی قلبی نصیب

ای بنی حبیب نیست که برابری کند او را بحبیب | و نیست غیر او را در دل من هیچ بهره

حبیب غاب عن عینی وجسمی | وعن قلبی حبیبی لا یغیب

دوستی که غایب شده است از چشم من و تن من | و از دل من دوست من غایب نشود

خطاب بفاطمه بعد از وفات او و تنها گذاردن او در تابوت

مالی وقفت علی القبور مسلما | قبر الحبیب فلم یرد جوابی

چه چیز است مرا که ایستاده ام من بر قبور | پس نداد جواب سلام مرا

أحبیب ما لک لا ترد جوابنا | أنسیت بعدی خلة الاحباب

ای دوست چه چیز است ترا نمیدهی جواب | آیا فراموش کردی بعد مفارقت من دوستی دوستان

جواب از زبان زهرا رضی الله عنها +

قال الحبیب وکیف لی بجوابکم | وانا رهین جنادل وتراب

چگونه است مرا جواب | گروام در سنگ و خاک

اکل التراب محاسنی فنسیتکم	وحجبت عن اهلی وعن اترابی
خورد خاک خوبیهای مرا پس فراموش کردم شما را	باز داشته شده ام از اهل خود و از همزادان خود
فعلیکم منی السلام تقطعت	عنی وعنکم خلة الاحباب
بر شما باد از من سلام قطع شده است	از من و از شما علاقه دوستی دوستان

مرثیه در وفات بنت رسول خاتم صلی الله علیه وسلم

ما غاض دمعی عند نائبة	الا جعلتك للبکا سببا
کم نشده است اشک من نزد هیچ حادثه	مگر که گردانیده ام ترا مر گریه را سبب
واذا ذکرتك سامحتك به	منی الجفون ففاض وانسکبا
و چون یاد کنم ترا بسبب ذکر تو جوانمردی میکنند بخشش کنند	از من بر تو پلکهای چشم پس بریزند اشکها و روان شوند
انی اجل ثری حللت به	عن ان اری لسواه مکتئبا
من بزرگ میدارم خاکی را که در آن خاک فرود آمده تو	از آن که دیده شوم برای غیر آن خاک اندوهگین

بتعبیر خیر ولید بن مغیرة + + + +

۴۶

يهددني بالعظيم الوليد	فقلت انا ابن ابي طالب
تهديد ميكند مرا بالا عظيم وليد	پس گفتم من پسر ابو طالب ام
انا ابن المبجل بالابطحين	وبالبيت من سلفي غالب
من پسر کسی که بزرگ است در حرم مکه ومدینه	[illegible] طالب ام که حضرت صلی الله علیه وسلم
فلا تحسبني اخاف الوليد	ولا انني منه بالهائب
پس مپندار مرا که مي ترسم از وليد	و مپندار که بدرستی که من از او ترسنده ام
فيا ابن المغيرة انى امرؤ	سموح الانامل بالقاضب
پس اي پسر مغيره بدرستي که من آن مردم	سخت است انگشتان من بشمشير برنده
طويل اللسان على الشانئين	قصير اللسان عن الصاحب
دراز زبانم بر دشمنان	کوتاه زبانم از يار و مصاحب
خسرتم بتكذيبكم للرسول	تعيبون ما ليس بالعائب
زيانکار شده ايد بتکذيب خود مر رسول را [illegible]	عيب ميکنيد شما کسی که نيست [illegible]
ولكن بنوة بوحي السما	فلعنة الله على الكاذب
تکذيب کرديد بوحی آسمان	پس لعنت خدا بر دروغ گو

خطاب با بولهب و تعییر او بترک ادب

ابا لهب يداك ابا لهب	وصخرة بنت الحرب حمالة الحطب
هلاک باد دو دست تو یعنی نفس تو ای ابا لهب	و هلاک باد صخره دختر حرب بردارنده هیزم
خذلت نبي الله قاطع رحمه	فكنت كمن باع السلامة بالعطب
یعنی بی یاری دادی که وقوت پیغمبر را در حالتی که تو بودی قطع کننده خویشی	پس شده تو مانند کسی که سلامتی را بهلاک
لخوف ابي جهل فاصبحت تابعا	له وكذاك الرأس يتبعه الذنب
برای ترسیدن ابوجهل پس گشتی تو تابع گشته تو	مر او را و همچنین سر از پی میرود او را دنب
فاصبح ذاك الامر عارا يهيله	عليك حجيج البيت في موسم العرب
پس گشت آن امر رسوائی تو بریزند او را	بر تو حاجیان خانه کعبه در وقت جمع شدن عرب
ولو لان عن بعض لاعادي محمد	لكان الى ذي وده بالرماح وبالقضب
اگر نرم میشد و از شب شمن داشتن و خشمناک	پرستش میکنید ندید به تیره ها
ولن تشملوه او يصرع حوله	رجال ملاء بالحروب ذوو حسب
گرد نمی توانید کرد تا آنکه انداخته شوند شما همه ویرا گرد اگرد او	مردان تجربه کار و استوار بحملها صاحبان حسب

خطاب بو لبید بلبید در وقت قتل و بغزوه بدر

نبّا و تعسًا لک یا ابن عتبه	اسقک من کاس المنایا شربته
هلکه و هلاکت باد مر ترا	می نوشانم ترا از کاسه مرگ شربتی

ولا ابالی بعد ذلک غبته

و باک ندارم بعد از آن یعنی بگرد زیانی

خبر ابی شعیب بن الطلحه که از نجبا است در وقت مبارزت گفته

قد قدمت برایه اربابها	تحفل فیها دون اصحابها
	گرد می آید نزدیک
ولست من هولها اهابها	والصبل من ارجانها شهابها
نیستیم از حرارت جنگ ترسیم زان حرارت	و نسکارهن از کنار خشک اطراف تجربه کار

یا بنیه من قبتها لشابها

جواب او با حسن عبارت و این اشارت

والخیل جالت یومها غضابها	بمربط سرها الهاتر ابها
اسپانی با سواران تا جولان میکنند در روز جنگ خوب خشمناکان	معلقه اند بر پس پیراهن آن حرب
وسطنا بابینها احقابها	الیوم عنی ینجلی جلبابها
در کمر ... آن ... در میان حرب سخن ...	امروز از من وا میشود چادر شکسته کینه

خطاب آخر که فیا عمرو دیلمی صاحب فلل حکا فیش عمرو بن عبد الود

اعلی یقحم الفوارس هکذا	عنی وعنهم اخروا اصحابی
ایا بر من خواهد آمد سواران همچنین که آمده اند	از من و از ایشان دور شوید آن اصحاب
الیوم تمنعنی الفرار حفیظتی	ومصمم فی الهام لیس بنابی
امروز منع میکند مرا از گریختن حمیت من	و شمشیر بنده من ... که کار ...
الی ابن عبد حین شد الیة	وحلفت فاستمعوا من الکذاب
قسم خورده است ... عبد الود ... حمله کرد ...	و سوگند خوردم من ... بشنوید ...

ان لا یصد ولا یهلل فالتقی	رجلان یضطربان کل ضراب
اینکه رو نمی گرداند و لا اله الا الله گفت	که ایشان را به شمشیر میزدند به نوع زدن
فصددت حین ترکته متقطرا	کالجذع بین دکادک وروابی
پس برگشتم وقتی که دیدم من او را که بر پهلو افتاده	مانند تنه درخت که می افتد در میان پشته ها
وعففت عن اثوابه ولو اننی	کنت المقطر بزنی اثوابی
پاک دامنی کردم از جامهای او اگر چه من	می بودم افتاده میگرفت او از من جامها
عبد الحجارة من سفاهة رایه	وعبدت رب محمد بصواب
پرستش میکند آن عمر سنگ را	و عبادت میکنم پروردگار محمد را
عرف ابن عبد حین ابصر صارما	یهتز ان الامر غیر لعاب
شناخت پسر عبد ود وقتیکه شمشیر را دید	که حرکت میکند و جنگ بازی نیست
اردیت عمرا اذ طغی بمهند	صافی الحدید مهذب قضاب
هلاک کردم او را وقتیکه تعدی کرد به شمشیر	صاف آهن پاکیزه کرده شده برنده
لا تحسبوا الرحمن خاذل دینه	ونبیه یا معشر الاحزاب
نپندارید خدا را خوار کننده دین خود را	و پیغمبر خود را ای جماعت گروه ها

٥١

مفاخرت یعلی بن سعد با بکر شفیع بکرد در غزاء خیبر

ستشهد لی بالکر والطعن آیة	حبانی بها الطهر النبی المهذب
زود گواهی خواهد داد برای من	عطا کرد مرا بآن پیغمبر پاکیزه کرده شده
ویعلمنی انی فی الحروب اذا التظت	بنیرانها اللیث الهموس المجرب
میدانند مرا	بآتش خود شیر نرم رفتار باوقار مجربه کار شده
ومثلی لاقی الهول فی مفظعاته	وقل له الجیش الخمیس العطیطب
مانند من ملاقات کرده ترس را در کارهای سخت	کم اند برای او لشکر که مشتمل است بر پنج رکن
وقد علم الاحیاء انی زعیمها	وانی لدی الحرب العذیق المرحب
تحقیق دانند قبایل عرب که بدرستی من رئیس آنهایم	و بدرستی که من نزد جنگ نخل برومند

رجز مرحب بن حارث در خیبر و مفاخرت بحشمت و لشکر

نام پادشاه قلعه عرب

قد علمت خیبر انی مرحب	شاکی السلاح بطل مجرب
تحقیق دانسته است خیبر من مرحب ام	تمام سلاح ام دلیر تجربه کار

[illegible]

اذا الليوث اقبلت تلهب	واحجمت عن صولة المجرب
هنگامیکه شیران اقبال میکنند زبانه آتش زنان میگیرند	شاغر میشوند از حمله دلیر آزموده
خلت حماى ابدا لا اقرب	اطعن احيانا وحينا اضرب
وانسته ام من کجای روح که نزدیک نخواهم شد	نیزه میزنم و گاهی زده میشوم من
ان غلب الدهر فانى اغلب	والقرن عندى بالدماء مخضب
اگر غلبه کرد زمانه پس کسی که من مغلوب شوم	همتای من نزدیک من بخون رنگ کرده شده

جواب او با فصحی عبارات و املی استعارات

له

انا على وابن عبد المطلب	مهذب ذو سطوات وذو غضب
من علی و پسر عبد المطلب ام	مهذب الاطلاق صاحب حمله خداوند غضب
غذيت فى الحرب وعصيان النوب	من بيت عز ليس فيه منشعب
پرورده شده ام در جنگ و بی فرمانی حوادث	از خانه ارجمند که نیست دران خانه جای جستن
وفى يمينى صارم يجلى الكرب	من يلقنى يلق المنايا والعطب
و در دست راست من شمشیر برنده ایست که می برد غم و اندوه را	هر که رسد بمن رسد بکامها و هلاکت را

٥٣

[illegible]

اذا كف مثلي بالرؤس يلتعب

برای آنکه پنجه دوست [illegible] بسرها بازی میکند

خطاب فصاحة بيان بياس وخير بيان

هذا الكلم من الغلام الغايب	من ضرب صدق وفضائل الواجب
این شعر [illegible] آشنا	آرزو دون [illegible] وکذا [illegible]
وفالق الهامات والمناكب	احمى به قمامة الكتايب
[illegible]	نگاه بیدار [illegible]

٥٣

خطاب بلى بو البلبنت عنتر بن شداد وعساكره موسوم

هذا الكلام معاشر الاحزاب	من فالق الهامات والرقاب
این شعر [illegible] آشناست [illegible] گروه ها	از شکافنده [illegible] گردن ها
واستعجلوا الطعن والضراب	واستبسلوا للموت والمآب
[illegible] نیزه زدن [illegible] شمشیر زدن	[illegible] جای بازگشت

صیّرکم سیفی الی العذاب	بعون ربّی الواحد الوهاب
گردانید شما را شمشیر من بسوی عذاب	بیاری پروردگار من واحد بخشنده

خطاب بربیع ابن ابی الحقیق خیبری و اظهار کمال شجاعت عنه

له

انا علیّ و ابن عبد المطّلب	احمی ذماری واذبّ عن حسب
منم علی و پسر عبد المطلب ام	نگاه میدارم نام بزرگان خود را و دفع میکنم از اصل و حسب

والموت خیر للفتی من الهرب

و مردن بهتر است جوان مرد را از گریختن

خطاب بجماهیر خیبری و اظهار شجاعت و دلاوری

له

انا علیّ و ابن عبد المطّلب	مهذّب ذو سطوة و ذو حسب
منم علی پسر عبد المطلب	پاکیزه گردیده صاحب حمله و خداوند حسب
قرن اذا لقیت قرنا لم اهب	من یلقنی یلق المنایا والکرب
همسر در جنگ که چون ملاقات شوم همسر نترسم	هر که ببیند مرا ببیند مرگها و اندوهها

[illegible]

رجز مُرّة بن مروان دارمي در روز خيبر و مفاخرت بعلو نسب با حيدر

انا الغلام العربي عند النسب	اَحمي جواري وَاُذبّ عن حسب
	نگاه میدارم [illegible]
واقتل القرن الجري عند الغضب	للضرب والطّعن الشديد المنتخب
دلاوری [illegible]	[illegible] شمشیر زدن [illegible]

سَر انت انكنت كريما فانتسب

کیستی تو اگر هستی [illegible]	[illegible]

جواب او بوجهی لایق وطرزی فایق +

انا علي وابن عبد المطّلب	اخو النّبي المصطفى المنتخب
	برادر پیغمبر برگزیده و از [illegible] برگزیده [illegible]
رسول ربّ العالمين قد علم	يبعثه ربّ السّماء في الكتب
فرستاده پروردگار عالمیان تحقیق [illegible]	[illegible] اگر ده است او را پروردگار آسمان [illegible]

٥٧

وكلكم يعلم لا اقول الكذب	ولا بزور حين يدعى بالنسب
صادق لا ادعم ونجيب كالذهب	اليوم اصيب بضرب ونصب
ضرب غلام ارب من العرب	ليس بخوار يرى عند النكب

فاثبت لضرب من حسام كاللهب

خطاب معاوية بن ابي سفيان وتعييره وصفه يوم صفين

له

سيكفيني المليك وحد سيفي	لدى الهيجا تحسبه شهابا
واسمر من رماح الخط لدن	شددت غرابه ان لا يعابا

[illegible]

اذا نادیه الکتیبة کل یوم	اذا ما الحرب خرمت الشهابا
[illegible] نیزه لشکر را در هر روز	وقتیکه جنگ افروخته شود [illegible]
وحولی معشر کرموا وطابوا	یرجون الغنیمة والنهابا
گروهی جماعت است که [illegible] خوش [illegible] و پاک اند	امید دارند غنیمت را تا که [illegible]
ولا ینجون من حذر المنایا	سؤال المال فیها والایابا
قصد نکنند از ترس [illegible]	خواهش مال را [illegible]
فدع عنک التهدد واصل نارا	اذا خمدت صلیت لها شهابا
پس بگذار از [illegible]	وقتیکه [illegible]

٥٨

تعریض معاویة بن ابی سفیان در مخالفت و عصیان

انا علی و اعلی الناس فی النسب	بعد النبی الهاشمی المصطفی العربی
بهتر [illegible] ومن و نسب	بعد از پیغمبر هاشمی
قل للذی غره ضلال طغیة	من ذا یخلص اورا قام الذهب
بگو [illegible]	[illegible]

٥٠

هيّنت عليك بالرماح الموسافة — فاستيقني بعدها الموت نحوكم

... برتو ... همه ... از ... — ... دار را برای ... گفتن

خطاب ظفر مانجح مولی معاد ... در کشتن بصفین سنان و ...

له

انا الغلام العربي المنتسب — من خير عود في مصاص المطلب

من کودک تازی ام ... منسوب ... — از بهترین اصل در برگزیده قبیله مطلب

يا ايها العبد اللئيم المنتدب — ان كنت للموت محبا فاقترب

ای بنده ناکس ... — اگر هستی مر مرگ را دوستدار ... نزدیک آی

واثبت رويدا ايها الكلب الكلب — او لا فول هاربا ثم انقلب

ثابت باش ... — ... در آن ... برگرد

٥٩

جواب یکی از اعدای دین در حرب صفین

له

ابلی تعول ... ابن ... — ... ابو ... اللهب

... ... جنگ ... — ... در دست ...

من يحظ بصفحة الحسام يشرب	لقد علمت والعلم ذو ارب
کسیکه بماند او را از موت بپرهیزد	والله دود ما صاحب زیرکی الت
ان لست في الحرب العوان بالارب	وعن قليل غير شك انقلب
که نیستی در حرب ما قتل و خرد شده	ما از زمان نزدیک بغیر شک باز گردیم

خطا ظفر ما ابت حج صب و اظرابل ابش دبیا
خطا ظفر ما نحر بحبس حمیر در بصفیر رفضلخو ابحیو دو

انا علي بن عبد المطلب	نحن وبيت الله اولى بالكتب
	ما در نشیمن منزل خانه خداست که منزل او نزدیکیم
وبالنبي المصطفى غير الكذب	اهل اللواء والمقام والحجب
و به پیغمبر برگزیده بجز دروغ گوی	و ما اهل پرچم ایم و علم لشکر و ما اهل مقام حضرت

نحن نصرناه على كل العرب

ما یاری او را نمودیم رهبر همه عرب

خطا هذا یدرب و به ببعدد در م برکه حرب خنند
خطا هذا ملبعا وخبوا لیله النحر اکتش اوفو بو

عه

الی الله الّا ان صفین دارنا	ودارکم ما لاح فی الافق کوکب
منع کند خدا از اینکه در میان ما و شما ...	و خانه شما مادامی که درکناره درخشد درکناره آسمان
الا ان نموتوا و نموت و مالنا	وما لکم عن حومة الحرب مهرب
تا آنزمان که بمیرید شما یا بمیریم ما و نیست ما را	و نیست شما را از میانهٔ جنگ جای گریز

مکالمه اصحاب ظفرایین در حرب صفین

له

یا ایها السایل عن اصحابی	ان کنت تبغی خبر الصواب
ای آنکه سوال کننده از یاران ما	اگر هستی تو از طلب کننده خبر راستی را
انبئک عنهم غیر ما تکذاب	بانهم اوعیة الکتاب
خبر میکنم ترا از ایشان غیر دروغ	بانکه ایشان ظروف قرآن ...
صبر لدی الهیجاء والضراب	فسل بذلک معشر الاحزاب
صابرانند و تا ... نزدیک جنگ و شمشیر زدن	پس بپرس بآن جماعة ای جماعة گروهها

ستایش عساکر نصرت مآثر

٦١

[illegible]

الم تری قومی اذ دعاهم اخوهم | اجابوا وان اغضب على القوم اغضبوا

آیا نه دیدی قوم مرا ... | جواب دهند و اگر خشم گیرم بر قوم خشم گیرند

هم حفظوا غیبی کما کنت حافظا | لقومی اخری مثلها ان تغیبوا

ایشان نگاه داشتند ... چنانچه بودم نگاه دارنده | بر قوم خود را ...

بنو الحرب لم تقعد بهم امهاتهم | وآباؤهم آباء صدق فانجبوا

و پسران جنگ اند یعنی ملازم جنگ اند ... | و پدران ایشان پدران راستی اند ...

مدح قبیله از عرب بشجاعت و اصالت و داد

۶۲

الا ان سیفی على الاعداء کلهم | وسیف احمد من دانت له ...

ازد قبیله شمشیر ست | و شمشیر احمد ... اطاعت کرد ...

قوم اذا ما جاء اوفوا وان غلبوا | لا یحجمون ولا یدرون ما ...

ایشان قومی اند ... وفا میکنند | تاخیر نمیکنند از حرب و ... اند که ...

قوم لبوسهم فی کل معرکة | بیض رقاق وداؤدیة ...

لباسهای ایشان در هر جای جنگ | شمشیرها ... و زره های داودی ...

البيض تضحك والآجال تنتحب	والسمر ترعف والأرواح تنتحب
شمشیرها خندانند و اجلها اعدای دین	و نیزه ها کنند گریان خون بچکاند از بینی های آنها
البيض في رؤوس تحتها اللبب	وفي الأنامل سمر الخط والقضب
خودها بالای سرانند که زیر آن خودها زره است	و در سر انگشتان میشان نیزه های گندمگون هم است

خطاب بعضی از اهل علوم و بلشکرم نصی از غایب شفاو

أضربكم ولو أرى عليّاً	ألبسه أبيض مشرفيّا
بزنیم شما را اگر ببینم علی را	بپوشانیدن شمشیر سفید را

جواب او با لفاظ فصیح و عبارات صحیحه

أيها المبتغي عليّا	إني أراك جاهلاً غبيّا
ای طلب کننده علی را	بدرستی که من ببینم ترا نادان کول
قد كنت عن لقائه غنيّا	هلمّ فادن ههنا إليّا
تحقیق بودی زدیدن او بی نیاز	بیا پس نزد و یکی بیا اینجا ببوسه من

ارشاد تفویض و توکل بر خالق جز و کل

وکم لله من لطف خفی	یدق خفاه عن فهم الذکی
بسیار مر خدا راست از لطف نهانی	که باریکیست از پوشیدگی آن لطف از فهم زیرک
وکم یسر اتی من بعد عسر	ففرج کربة القلب الشجی
بسیار آسانی آید از پس دشوار	و باز برد اندوه دل شکسته
وکم امر تساء به صباحا	وتاتیک المسرة فی العشی
و بسیار کار که اندوهناک شوی از آن در صبح	در آید ترا شادی در شبانگاه
اذا ضاقت بک الاحوال یوما	فثق بالرازق الفرد العلی
هرگاه تنگ شوند ترا حالها روزی	[illegible]
توسل بالنبی فی کل خطب	یهون اذا توسل بالنبی
بوسیله ذات پیغمبر [illegible]	[illegible]
ولا تجزع اذا ما ناب خطب	فکم لله من لطف خفی
[illegible]	که ایزد راست با بنده بسیار الطاف نهانی

اشتہار

یہہ کتاب بموجب قانون ایکٹ ۲۰ سنہ ۱۸۴۷ عیسوی کی داخل بہی رجسٹر
گورنمنٹ مین ہو چکی کوئی شخص بلا اجازت فقیر کے قصد چہاپنیکا نکری

تمت بالخیر والعافیه

ASIATIC SOCIETY
ASIATIC SOCIETY